

# ذهنیت «سرنگونی آسان» حکومت

• حسین باستانی



اگر اپوزیسیون هر از گاه، به دنبال اعتراضات خیابانی شعار سرنگونی سریع بدهد و سپس برای تکرار همان شعار انتظار دور بعدی اعتراضات را بکشد، نهایتاً در معرض حسابرسی سخت معترضانی قرار خواهد گرفت که از جان، امنیت و آینده خود مایه می‌گذارند

گسترده‌گی و عمر جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ ایران و تنوع بی‌سابقه افشار درگیر در آن، امیدواری مخالفان حکومت را به تغییرات بنیادین به‌شدت افزایش داد. هم‌زمان، طیف وسیعی از این مخالفان در خارج و داخل کشور -با گرایش‌های متنوع یا متضاد- تغییر سیستم را قریب‌الوقوع دانستند و به «ساده گرفتن سرنگونی» پرداختند.

در فضای حاصل، نه تنها وعده سقوط چند هفته‌ای حکومت بیشتر از وعده سقوط چند ماهه محبوبیت داشت، که هر شایعه تقویت کننده این ذهنیت مورد استقبال قرار می‌گرفت. اگرچه در مقابل، تلاش برای درستی‌سنجی شایعات هیجان‌انگیز یا دغدغه برنامه‌ریزی درازمدت برای تغییر، کمابیش بلا موضوع تلقی می‌شد.

قابل انکار نیست که جنبش ۱۴۰۱ زمینه‌ساز تحولاتی مهم و از جمله تعمیق اعتراضات، توسعه گفت‌وگو براندازی و ریسک‌پذیری بیشتر معترضان به نظام شد. ولی وقوع این تحولات کوچکترین شباهتی به تحقق وعده سرنگونی سریع نداشت. چون شعار محوری نیروهایی که آن وعده را می‌دادند، نه «تغییر وضع موجود»، که مشخصاً «تغییر حکومت» در پی اعتراضات ۱۴۰۱ بود. همان وعده‌ای که پس از اعتراضات سراسری دی ۹۶ و آبان ۹۸ هم، با استدلال‌هایی کمابیش مشابه تکرار شده بود.

ساده معرفی کردن سرنگونی، البته در کوتاه مدت باعث امیدواری معترضان و افزایش روحیه اعتراضی می‌شود. اما در درازمدت، عارضه «نامیدی پس از امید» را در پی دارد که -اگر از حدی بیشتر تکرار شود- به یاس کلی جامعه از تغییرات می‌انجامد.

تجربه آشنای آن، دوره اصلاحات بود که جماعتی از سیاسیون، در انتخاباتی پی در پی رای‌دهندگان را به تغییر بنیادین معادلات قدرت امیدوار کردند و مکرراً این امیدواری به یاس انجامید. سپس همین سیاسیون، هر بار کوشیدند تغییرات این شاخص یا آن آمار را به حساب تحقق وعده‌های خود بگذارند، در شرایطی که «وعده محوری»شان به‌وضوح محقق نشده بود. نتیجه آنکه به دنبال سال‌ها تجربه ناامیدی پس امید، بخش عظیمی از شهروندان سابقاً امیدوار، خشمگینانه از ایده اصلاح نظام جمهوری اسلامی عبور کردند.

اگرچه ایده سرنگونی و مدافعان آن، از اساس با ایده اصلاحات و حاملانش تفاوت دارند، ولی احتمالاً مردم به اپوزیسیون برانداز نیز فرصت نامحدود نخواهند داد: اگر اپوزیسیون هر از گاه، به دنبال اعتراضات خیابانی شعار سرنگونی سریع بدهد و سپس برای تکرار همان شعار انتظار دور بعدی اعتراضات را بکشد، سرانجام در معرض حسابرسی سخت افکار عمومی قرار خواهد گرفت.

بعید است شهروندان معترضی که به استقبال خطرات عظیم می‌روند برای همیشه رضایت بدهند که کارکرد اصلی نیروهای سیاسی، اقدامات نمادین در حمایت از اعتراضات داخلی باشد. اهمیت تبلیغاتی چنان اقداماتی البته انکارناپذیر است، ولی تکرار مکرر و بدون پشتوانه آنها باعث خواهد شد تا اپوزیسیون در داخل و خارج کشور جدی گرفته نشود. تا آنجا که هم لایه‌هایی محتاط -ولو ناراضی- از اجتماع و هم جامعه بین‌المللی، تا اطلاع ثانوی منفعت خود را در «معامله» با قدرت مستقر ببینند.

به ویژه اگر جریان‌ات مدعی براندازی، حتی ادعای واضحی نداشته باشند که چطور پتانسیل عظیم اعتراضات مردمی را برای رسیدن به این هدف به کار خواهند گرفت؟ به عنوان نمونه اگر پی در پی

فراخوان اعتراض و اعتصاب بدهند، بدون آنکه هیچ طرح قابل سنجشی برای تبدیل اعتراضات و اعتصابات به تغییر نظام -یا حداقل محافظت از شهروندان معترض در مقابل سرکوب- ارائه کنند. اگر جریان‌های سیاسی مکرراً هر تحول سیاسی کشور، و از جمله ناکامی‌های خود را، را یک گام نزدیک تر شدن به سرنگونی بدانند -آن هم با استدلال‌هایی در این حد که رژیم هر کار بکند به ضررش است- یعنی از اساس ضعیف بودن یا نبودن اپوزیسیون را مهم نمی‌دانند؛ چون لابد معتقدند در هر حال، به طور خودکار نتیجه یکی خواهد بود.

### سود حکومت از تصور «سرنگونی آسان»

در چارچوب ذهنیت سرنگونی سریع، غیرمنتظره نبوده که بخش بزرگی از بحث‌های نظری در مورد تحولات ایران صرف توجیه بضاعت یا وضع موجود اپوزیسیون شود؛ مثلاً با تجلیل بیش از حد از جنبش‌های «بی سر» یا محتوم فرض کردن سقوط دیکتاتور‌ها. یا با امیدآفرینی اغراق‌آمیز به عواملی از قبیل فروپاشی از درون، نافرمانی نظامیان، تحولات غیرمنتظره یا فشار خارجی. در حالی که مطابق تجربیات تاریخی، حتی اگر انقلاب بدون «رهبر» ممکن باشد، تصور پیروزی یک انقلاب بدون «تشکیلات رهبری کننده» دشوار است. حتی اگر نظام‌های خودکامه در مقیاس تاریخی ناپایدار باشند، می‌توانند در مقیاس زندگی انسانی زیاد عمر کنند. حتی اگر فروپاشی از درون غیرممکن نباشد، امید بستن به آن ممکن است به انفعال نامحدود بینجامد. حتی اگر شکاف‌هایی در نیروهای مسلح وجود داشته باشد، تاکنون این ذهنیت که فرضاً سپاه ممکن است جمهوری اسلامی را سرنگون کند مبنایی جز اخبار جعلی نداشته. حتی اگر امکان متضرر شدن حاکمان از تحولات غیرمنتظره وجود داشته باشد، تضمینی نیست که این تحولات لزوماً به ضرر آنها اتفاق بیفتند.

سرانجام، حتی با وجود اینکه تاثیر فشار خارجی در تضعیف حکومت‌ها قابل انکار نیست، نمونه‌های بی‌شماری از معاملات پشت‌پرده دولتمردان غربی با تهران وجود دارند؛ دولتمردانی که همواره محتمل است به امید توافق در یک پرونده راهبردی، یا برای آزادی ولو یکی از اتباع‌شان در ایران، امتیازات غیرمنتظره بدهند.

علی‌رغم تمام این پیچیدگی‌ها، اگر قرار بر ساده‌سازی همه چیز باشد، تعجبی نخواهد داشت که بازخوانی تجربیات جهانی هم بر ارائه روایت‌های فانتزی از براندازی متمرکز باشد. به عنوان نمونه انقلاب تونس دستاورد خودسوزی یک دستفروش معرفی شود -با چشم پوشی از تشکیلات صنفی و سیاسی عظیمی که از اعتراضات عمومی برای ساقط کردن زین‌العابدین بن‌علی استفاده کردند. یا مثلاً سقوط رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی صرفاً دستاورد صرف تحریم‌های بین‌المللی تصور شود -با نادیده گرفتن دهه‌ها مبارزه سازمان‌یافته کنگره ملی آفریقا. همین رویه، چه بسا از سوی دیگر باعث فراموشی نمونه‌های پیچیده‌ای مانند تجربه صدام حسین شود که ولو پس از شکست کامل نظامی از آمریکا و متحدانش در ۱۳۶۹ و متعاقباً قیام

گُردها و شیعیان در شمال و جنوب، و علی‌رغم سال‌ها تحریم شدید بین‌المللی و نارضایتی اکثریت قاطع مردم از رژیم، تا سال ۱۳۸۲ بر سر قدرت بود.

ساده گرفتن سرنگونی، لاجرم درگیری بین مخالفان حکومت را نیز وارد فضایی متفاوت می‌کند. چون طبیعتاً نیروهایی که براندازی را فرایندی درازمدت و نیازمند سازماندهی و مشارکت گسترده بدانند، با فعالانی که براندازی را در کوتاه مدت در دسترس تصور کنند، رفتار متفاوتی دارند. در حالت اول، قاعدتا خود را بیشتر نیازمند برنامه‌ریزی تشکیلاتی و تعامل درازمدت با دیگر جریان‌ها می‌بینند. در حالت دوم اما، از آنجایی که سقوط نظام را قریب‌الوقوع می‌دانند، بیشتر نگران «سهم‌خواهی» جریان‌های رقیب در فردای براندازی خواهند بود.

فرض اخیر، می‌تواند تفسیری خاص از عملگرایی را در اپوزیسیون جا بیندازد که خروجی آن، مثلاً نه همکاری گسترده‌تر برای مقابله - بسیار دشوار - با حکومت، که استفاده از «هر» روش ممکن برای مقابله - به‌مراتب آسان‌تر - با یکدیگر باشد. در چنین فضایی، از سوی دیگر حتی دفاع از ایده‌هایی مانند «اتحاد اپوزیسیون» هم می‌تواند در بستر تصویری ساده انگارانه صورت بگیرد و از جمله اینکه گویی همنشینی چهره‌های مخالف حکومت، به گونه‌ای معجزه‌آسا معادلات قدرت واقعی را در ایران تغییر خواهد داد. در امتداد همین جنس تصورات است که به طور اجتناب‌ناپذیر، حجمی غیرطبیعی از مجادلات سیاسی اپوزیسیون متوجه کلیات و جزئیات حکومت جایگزین می‌شود که انگار چیزی به استقرار آن نمانده. البته هم حساسیت به ساختار جایگزین و هم بحث بر سر آن، پراهمیت، ضروری و اجتناب‌ناپذیر هستند. بی‌تردید نیروهای مخالف یک نظام نیز اجباری ندارند که به هر قیمت، با صرف نظر کردن از هر پرنسیپ و تحت هر شرایطی با یکدیگر همکاری کنند. ولی منطقاً به نفع حاکمان خواهد بود که دغدغه «اصلی» جریان‌های مختلف اپوزیسیون، از تغییر حکومت مستقر به اداره حکومت بعدی، و از مقابله با حاکمان به مهار همدیگر تبدیل شود.

توسعه درگیری‌های اپوزیسیون، به‌راحتی ممکن است طیف‌های رقیب را به جایی برساند که این درگیری را مقدم بر دفاع از اعتراضات و معترضان میدانی -شامل آنهایی که در معرض شکنجه یا اعدام هستند- بدانند. فارغ از آنکه چنین رویکردی، چگونه در میان آسیب‌دیدگان اعتراضات حس «رها شدگی» ایجاد می‌کنند یا چه پیام دلسردکننده‌ای به نیروهای بالقوه اعتراضات بعدی می‌فرستند.

این وضعیت، همچنین به‌سادگی می‌تواند شرایطی ایجاد کند که مهم‌ترین «دست‌آورد» جریان‌های اپوزیسیون با گرایش‌های متنوع، به پیروزی‌های مقطعی بر همدیگر در فضاهای تبلیغاتی محدود شود. حتی به شرایطی بینجامد که جریان‌های رقیب، به طور خودکار اتهامات حکومتی علیه یکدیگر را، به امید حذف یکدیگر منتشر کنند. رویکردی که بعید است تاثیر معنی‌داری بر تصحیح خطاهای جدی و واقعی این جریان‌ها داشته باشد، ولی دیر یا زود تک-تک نیروهای فعال آنها را بی‌اعتبار خواهد کرد، تا تنها کسانی را در امان بمانند که هیچ کاری علیه حکومت نکرده باشند.

## اعتراضات جدید، رفتار تکراری؟

به نظر می‌رسد هم جمهوری اسلامی و هم مخالفان آن، تردید ندارند که جامعه ایران، آبستن اعتراضات جدید است. مقام‌های حکومتی به وضوح و به‌شدت نگران قدرت عظیم اعتراضات مردمی هستند و بسیاری از آنها، ابایی از اذعان علنی به این نگرانی ندارند. در چنین پس‌زمینه‌ای، در داخل و خارج حکومت این سوال موضوعیت یافته که اگر مدتی بعد، شهروندان معترض مجدداً از جان، مال، شغل، سلامتی و آینده خود مایه بگذارند، جریان‌های اپوزیسیون - با گرایش‌های مختلف- چه خواهند کرد؟

به عبارت دیگر آیا به دنبال دور بعدی اعتراضات، این جریان‌ها به تکرار صرف همان کارهایی می‌پردازند که در ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ انجام داده‌اند؟ آیا یک بار دیگر به رقابت هیجان‌زده بر سر اعلام سقوط قریب الوقوع حکومت خواهند پرداخت؟ آیا امید بستن و امیدآفرینی اغراق‌آمیز به مثلاً تحولات غیرمنتظره، فروپاشی از درون یا سقوط حکومت با فشار خارجی را از سر می‌گیرند؟

نهایت آنکه هرچند به لحاظ اصولی، جنبش‌های عظیم و سازمانیافته توان غلبه بر حتی قدرتمندترین نظام‌های سرکوب جهان را هم دارند، ولی آیا جریان‌های موجود اپوزیسیون، در حد و اندازه چنین جنبشی در ایران هستند؟

۲۹۰ خرداد ۱۴۰۲ - ۱۹ ژوئن ۲۰۲۳

از: بی بی سی فارسی